

واکاوی نقش حاکم جامعه اسلامی در نظام حقوقی خانواده

دریافت: ۱۴۰۲/۹/۱۳ تأیید: ۱۴۰۳/۲/۱۱
محمد شریفانی*
و محسن قمی**

چکیده

این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی به واکاوی نقش حاکم جامعه اسلامی در نظام حقوقی خانواده می‌پردازد؛ به این هدف که گوشه‌ای از مبانی اسلامی در مورد حکومت و خانواده را تبیین کند. در سیستم قانون‌گذاری اسلامی، حاکم واضع و جهت‌دهنده قوانین حکومتی و انسجام‌دهنده نهادها، سازمان‌ها است. از سوی دیگر، حاکم مستلزم نظارت بر نهادهای اجتماعی و سیاسی است. از جمله نهادهایی که حاکم در فقه و حقوق اسلامی اجازه ورود به آن را می‌یابد، حریم خصوصی خانواده است. اجازه ورود به حریم خانواده تنها در صورت نادیده گرفتن الگوهای حقوقی و اخلاقی توسط مقام حاکم امکان‌پذیر است. حال این سؤال مطرح است که مبنای ورود حاکم به خانواده بر مبنای موازین فقهی - حقوقی چیست؟ در این پژوهش ابتدا مستندات قاعده «الحاکم ولی الممتنع» که دلالت بر ورود قضایی حاکم به حریم خانواده می‌نماید، مورد واکای قرار گرفته و سپس ابعاد حمایتی حاکم در نظام حقوقی خانواده مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی

حاکم اسلامی، حکومت اسلامی، نظام حقوقی خانواده، قاعده «الحاکم ولی الممتنع»

* دانش‌آموخته حوزه علمیه و عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی: sharifani40@yahoo.com

** دانش‌آموخته حوزه علمیه و عضو هیأت امنا دانشگاه باقر العلوم: mgomi@valinet.ir

مقدمه

سرپرستی افرادی که اهلیت استیفای حق خویش را به سبب وجود مانع؛ اعم از مانع درونی؛ مانند صغر و جنون یا بیرونی؛ اعم از خروج از تحت حمایت اشخاص منفق علیه توسط ولی یا قائم مقام آن ندارند، توسط مقام حاکم صورت می‌پذیرد. شکست حریم خصوصی به ویژه حریم خانواده توسط حاکم، زمانی است که اختلال، ایجاد شده و اعضای خانواده در ایفای نقش خویش غیر کارآمد و ناتوان گردیده و کارکردهای فردی - اجتماعی خانواده تأثیر خویش را از دست داده‌اند.

ورود حاکم جهت به کارگیری راهبردهای متناسب با مصلحت فرد و خانواده، هم‌چنین منطبق با قوانین اسلامی و در راستای تکامل انسانی صورت می‌گیرد. چنان‌که شخصی از ادای حقوق دیگران امتناع ورزد، حاکم پس از احراز امتناع به جهت جلوگیری از هرج و مرج و حفظ نظم عمومی و اجرای عدالت اجتماعی نسبت به ادای حقوق، رأساً اقدام می‌نماید، در صورتی که امتناع زوجین نیز از فرآیند دادرسی احراز گردد، حاکم در عرصه حریم خصوصی خانواده ورود می‌کند. لذا قاعده فقهی (الحاکم ولی الممتنع)، در مواردی که استیفای حق از طرف صاحب حق به علت موانع یا شرایطی ایجاد می‌گردد، قابل اجرا بوده و حمایت قضایی حاکم را شامل می‌گردد. یکی از رهیافت‌های اجرای قاعده از ناحیه حاکم، حل و فصل دعاوی خانوادگی است. اهم موارد اجرای قاعده در دعاوی خانوادگی در موارد ذیل است:

۱. امتناع زوج از پرداخت نفقه با وجود توانایی در پرداخت.
 ۲. امتناع زوج از طلاق زوجه با وجود عجز از پرداخت نفقه.
 ۳. امتناع ولی غایب به غیبت طولانی و بی‌خبر شوهر از طلاق.
 ۴. امتناع زوج از طلاق یا رجوع در ایلاء وظهار.
 ۵. امتناع زوج یا زوجه از انتخاب حاکم در فرض بیم از جدایی زوجین.
- در این موارد حاکم به جهت ولایت بر ممتنع تکلیف شرعی و قانونی او را به انجام رساند.

قانون‌گذار در برخی مواد قانون مدنی از جمله در ماده ۱۱۲۹ اجرای این قاعده را در حقوق کنونی حاکم بر کشور، به رسمیت شناخته است.

مفهوم حاکم قضایی

در ابتدا منظور از حاکم که حق ورود او به حریم خانواده داده شده، تبیین می‌شود. عموم واژه‌شناسان «حکم» را به معنای منع گرفته و حاکم را نیز بر همان اساس معنا می‌کنند. به عنوان نمونه راغب اصفهانی در کتاب خود می‌نویسد:

اصل واژه حکم از منع است، برای اصلاح ... و حکم به چیزی؛ یعنی قضاوت به این که چنین است یا چنان نیست، با صرف نظر از این که این قضاوت الزامی برای دیگران به وجود بیاورد یا نه ... و به کسی که میان مردم حکم نماید، حاکم گفته می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۴۰۲).

برخی حکم را به معنای «دستور» گرفته‌اند که برحسب مورد، گاه دستور قضایی است (و حکم‌کننده به آن، قاضی نامیده می‌شود) و گاه دستور ولایی و اجرایی است (حکم حکومتی) و از والی و مرجع قدرت اجرایی صادر می‌گردد.

به طور کلی، با توجه به کاربرد کلمه حاکم می‌توان گفت منظور از آن، فقیه جامع شرائط است که علاوه بر ولایت زعامت، دارای ولایت قضایی بوده و نه تنها قضاوت در اختیار اوست، بلکه هر کس دیگری نیز جهت تصدی این امر باید مأذون از ناحیه وی باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۲۶).

مفهوم قاعده «الحاکم ولی الممتنع»

مفهوم این قاعده این است که اگر کسی از ادای حقوق دیگران یا انجام تکالیف خود امتناع کند، حاکم جامعه اسلامی بنا بر وظیفه خود به جای ممتنع وارد عمل می‌شود. ضرورت ولایت حاکم برای این است که قانون‌گیران را که مانع رسیدن صاحبان حق به حقوق خود می‌شوند، مجبور به ایفای وظایف خود کند و در جایی که اجبار ممکن نباشد، خود اقدام کند. ولایت حاکم بر ممتنع مورد قبول همه فقهاست؛ اگرچه در محدوده ولایت یا اختیارات حاکم بین فقیهان اختلاف است (بهرامی احمدی، ۱۳۸۸، ص ۳۳۹).

بررسی مستندات قاعده «الحاکم ولی الممتنع»

عبارت «الحاکم ولی الممتنع» در هیچ روایتی نیامده، ولی در عبارات فقها مصطلح است و بعضی از فقیهان تعبیر «السلطان ولی الممتنع» را به کار برده‌اند (شیخ انصاری، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۳۰۶).

روایات

مفهوم قاعده مزبور در بسیاری از روایات آمده است. از جمله:

۱. سلمة بن کهیل روایت کرده که حضرت علی علیه السلام به شریح قاضی دستور داد حقوق مردم را بگیرد و در صورت ضرورت، اموال بدهکاران توان‌گر را بفروشد.

زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اگر مدیونی مالی نداشته باشد، او را رها کند» (کلینی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۴۱۲).

۲. ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده:

«کسی که در نزد او زنی باشد و او را از برهنگی نپوشاند و به او غذای کافی ندهد، بر امام است که بین آن‌ها جدایی و طلاق ایجاد کند» (ابن بابویه قمی، ۱۴۰۱ق، ج ۳، ص ۲۷۹).

علاوه بر روایات، برای اثبات این قاعده به دلیل عقل و اجماع نیز استناد شده است.

دلیل عقل

از نظر عقلی ضرورت وجود قدرتی که قانون‌گیران را وادار به انجام تعهد خود کند، انکارناپذیر است. در صورت عدم چنین مقامی اختلال به وجود خواهد آمد.

اجماع

بسیاری از فقها بر ولایت حاکم بر ممتنع ادعای اجماع کرده‌اند، گاهی ادعای اجماع بر نفس این قاعده نشده و گاهی هم بر مصادیق و صغری ادعا نشده (نجفی، ۱۳۶۶، ج ۲۶، ص ۳۰۹). هرچند مرحوم جواد تبریزی به این اجماع نقد مدرکی گرفته و منظور

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتنا جامع علوم انسانی

از حاکم، در واقع زمامدار جامعه است. به همین علت، بسیاری از فقها به جای واژه حاکم، واژه سلطان را به کار برده‌اند (محقق داماد، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۱۴).

شرایط حضور حاکم در حریم خصوصی خانواده

برای حق ورود حاکم به این حریم، با توجه به قاعده «الحاکم ولی الممتنع» باید شرایطی وجود داشته باشد:

الف) احراز امتناع: اولین شرط برای اجرای این قاعده، احراز عقد الوضع است. به بیان دیگر، احراز امتناع، نخستین نکته‌ای است که باید در نظر گرفت و تا حاکم کسی را به واقع ممتنع نشناسد، نمی‌تواند از باب ولایت بر ممتنع اقدامی نماید.

ب) وجود حاکم: ولایت بر ممتنع تنها برای حاکم یا منصوبین از سوی وی ثابت است؛ زیرا مبنای این حکم، حفظ نظم اجتماعی و جلوگیری از ظلم و هرج و مرج است و با اجازه افراد دیگر برای این کار نقض غرض خواهد شد.^۱

ج) تقاضای صاحب حق: از شروط اعمال ولایت حاکم، مراجعه صاحب حق به حاکم است و در صورتی که صاحب حق از مطالبه حق چشم‌پوشی کند، موضوعی برای احقاق حق و جلوگیری از مخاصمه پیش نمی‌آید. به عنوان مثال، فقها در مسأله طلاق زوجه غایب الأثر (شهید ثانی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۶۵) و زنی کهظهار شده است (محقق حلی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۶۶)، به این شرط توجه کرده‌اند و بیان کرده‌اند در صورت رضایت زن و صبر او بر وضع موجود، حاکم نمی‌تواند اقدام به طلاق وی نماید.

از جمله اصولی که در تأمین مصالح عمومی نقش برجسته‌ای در دولت نبی اکرم ﷺ داشته است و در قیاس با سایر الگوهای حکومتی در آن زمان از اهمیت بسیاری برخوردار بوده اصل «انصاف» است. «انصاف» را اگرچه در لغت، معادل و همانند «عدالت» معنا کرده‌اند، اما چنان که «سمیر عالی» در «نظام الدوله و القضاء و العرف فی الاسلام» بیان کرده است، «انصاف» از آن حیث که اولاً دلالت بر چشم‌پوشی از حق به نفع فرد مقابل دارد و ثانیاً در عین توانایی، فرد را از «عمل» منصرف می‌سازد،

از عدالت متمایز می‌شود و به تعبیری، به گونه‌ای خاص به عدالت‌ورزی در معنای عام و فراگیرش تبدیل می‌شود (رحیمیان، ۱۳۷۹، ص ۸۸-۱۱۱).

«محمد السعید الخطراوی» با بررسی نحوه برخورد پیامبر ﷺ به ویژه با یهودیان یثرب و استناد به مواد قراردادهای منعقدشده بین طرفین (که بسیاری از حقوق را برای یهودیان قائل شدند و به هیچ وجه، هم‌چون یک حاکم فاتح که از توانایی بالایی برای اجبار آن‌ها برخوردار است، عمل نکردند) مدعی می‌شود که انصاف پیامبر ﷺ و حکومت اسلامی، مانع از اتخاذ سیاست‌هایی شد که یهودیان را از ناحیه دولت اسلامی در رنج و عذاب قرار دهد (الخطراوی، ۱۹۸۴م، ص ۱۴-۱۳).

اصل مصلحت نیز یکی دیگر از اصولی است که حاکم در تدبیر حکومت به کار می‌گیرد؛ چنان‌که حکومت و فقه اسلامی متعاقب رحلت رسول خدا ﷺ دستخوش تحول می‌شود و مصلحت دین و مسلمانان اقتضا می‌کرد که حضرت علی ع به اصلاح آن همت کنند.

حاکم اسلامی باید در جهت حل تعارضات و تزاوجات احکام و اعمال منافع و مصالح متفاوت، قدرت تشخیص را برای وضع قانون مناسب داشته باشد. به فرموده امام خمینی ره:

حکومت اصولاً قائم به تصرفاتی است که در امور نوعی مردم به عمل می‌آید و در موارد تعارض و برخورد با حقوق فردی و احياناً جمعی، حفظ نظام و مقررات حاکم به مصلحت عمومی مقدم است (امام خمینی، ۱۳۷۶، ج ۲۱، ص ۳۴).

بنابراین، فقیه و مجموعه دستگاه صالح برای حاکمیت می‌بایست با سنجش ملاکات و مصالح، بدین مهم بپردازند - اسلام خود در این مورد معیارهایی ارائه کرده است. از جمله تقدم حفظ دین بر سایر مصالح و نیز تقدم مصالح جمعی بر مصالح فردی (رحیمیان، ۱۳۷۹، ص ۱۵۱).

علامه طباطبایی ره می‌فرماید:

ولی امر مسلمین نظر به ولایت عمومی که در منطقه حکومت خود دارد و

در حقیقت سررشته‌دار افکار جامعه اسلامی و مورد تمرکز و شعور و اراده همگانی است، تصرفی را که یک فرد در محیط زندگی خود می‌توانست بکند، او در محیط زندگی عمومی می‌تواند انجام دهد... او می‌تواند در سایه تقوا و رعایت احکام ثابت دینی، مقرراتی وضع نماید، می‌تواند روزی امر به دفاع نموده... یا وقتی از دفاع خودداری کند... در واقع هرگونه مقررات جدیدی که در پیشرفت زندگی اجتماعی جامعه مفید باشد و به صلاح اسلام و مسلمین تمام شود، مربوط به اختیارات ولی است (طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۷۸-۷۷).

ضرورت ورود حاکم در تأمین مقاصد شریعت

هدف کلی دین، سعادت انسانی و در حقیقت «وصول به قرب الهی» است و هدف جزئی دین را نیز به مدد عقل و ادله عقلی (برون‌دینی) و تأمل در نصوص و متون درون‌دینی در می‌یابیم که از جمله آن، حفظ مصالح مربوط به معنویت و اخلاق، حیات، نسل و مال بشر و نیز تأمین عدالت اجتماعی، امنیت و آزادی انسان از هر گونه حاکمیت غیر الهی است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۵). این مصالح جنبه عمومی دارند که مقاصد شرع را تأمین می‌کنند و زمینه‌ساز سعادت جوامع بشری هستند و در رأس فقه حکومتی مقام حاکم قرار دارد. در شیوه‌های استنباط فقه حکومتی علاوه بر فرد مستنبط، جامعه نیز عامل مؤثری در عملیات استنباط حکم است. لذا برای فهم متن و استنباط از آن و برای در نظر گرفتن مقاصد شریعت و مصالح مرتبط با تشریح حکم، فقیه جامع‌الشرایط نیاز است که علاوه بر سمت قضا و سمت دادستان، سمت محتسب به معنای عام آن را دارا بوده و دارای صلاحیت اداری وسیعی باشد، شئون فقیه جامع‌الشرایط متعدد است و علاوه بر ولایت بر افتای ولایت زعامت، دارای ولایت قضایی نیز بوده و نه تنها قضاوت در اختیار اوست، بلکه هر کس دیگری نیز جهت تصدی این امر باید مآذون و منصوب از ناحیه وی باشد و این مطلب نشان‌دهنده آن است که لازم نیست وی شخصاً در امور دخالت نماید، بلکه می‌تواند اختیارات خود در

بخش قضا (یا برخی بخش‌های دیگر را) به واجدین شرایط تفویض کند؛ البته تفویض این امر مانع از اعمال نظر از سوی شخص ولی و زعیم نمی‌شود؛ چنان‌که در سیره نبوی و علوی نیز این گونه عمل می‌شد (اسماعیلی، ۱۳۸۱، ش ۶، ص ۱۰۸).

ضرورت ورود حاکم به علت مسأله مهم تشخیص موضوعات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... است که زمینه تصمیم برای عملکرد در سطح کلان را فراهم می‌آورد.

در واقع در اتخاذ تصمیمات برای اجتماع بشری، نیازمند به نیرویی است که منطبق با قانون شریعت در جهت مصالح و مفاسد اجتماع عمل کند و پاسخ‌گوی نیازهای درونی و بیرونی افراد اجتماع باشد. به دیگر سخن، ولایت دینی بر جامعه اسلامی به معنای ولایت بر چگونگی تغییرات جامعه، چگونگی تخصیص اعتبارات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و چگونگی موضع‌گیری جامعه در قبال سایر جوامع می‌باشد و لازمه چنین ولایتی حضور دین در تمامی شؤون و حیات اجتماعی است (پیروزمند، ۱۳۷۶، ص ۸۹).

در معارف و مقررات اسلامی تأکید بسیاری از حقوق متقابل مردم و نهاد ولایت شده است. اگر این حقوق رعایت نشود، جامعه سیر کمالی خود را طی نمی‌کند و عدالت ظهور نمی‌یابد، در نتیجه سنت نبوی به اجرا در نمی‌آید و دولت تداوم نخواهد یافت. در حقیقت این مسأله با مقاصد شریعت که حفظ دین و نیز ظلم‌ستیزی است، در تضاد می‌باشد. به فرموده امیر مؤمنان علیه السلام صلاح و سلامت نهاد سیاسی جامعه و آفت‌زدایی از آن، در گرو گرفتن و پرداختن حقوق متقابل رهبر و مردم است، مردم باید حقوق خود را از امیران خویش بستانند و به وظیفه خود در قبال ایشان عمل کنند (جعفرپیشه فرد، ۱۳۸۲، ص ۳۲). این حقوقی که مردم بر عهده حکومت و دولت دارند و حاکم مسلمانان، موظف به ایفای آن است، عبارتند از:

۱. نعمت‌ها و امکاناتی که در پرتو حکومت به دست آورده موجب تغییر رفتار او نشود و او را عوض نکند. حاکم مسلمانان موظف است نعمت‌های مزبور را در راه پیوند نزدیک‌تر با مردم و بندگان خداوند و مهربانی با برادران دینی خود به کار برد.

۲. به استثنای موارد ضروری؛ مانند جنگ، اسرار و رازهای حکومتی را با مردم در

میان بگذارد.

۳. به جز مواردی که حکم شرع بیان شده با مردم به مشورت پردازد.
۴. حقوق مالی مردم از بیت المال را پردازد و در پرداخت حقوق مردم کوتاهی نکند.
۵. باید همه مردم را در برابر حق یکسان ببیند.
۶. خیرخواه مردم باشد و در تعلیم مردم کوشا باشد (دشتی، ۱۳۸۱، ص ۴۴۳ و ۴۸۵).
- وقتی حاکم به این حقوق وفادار ماند و تکلیف خود را در برابر مردم به انجام رسانید، آن‌گاه در مقابل حقوق بالا، حقوقی را مردم باید نسبت به او مراعات بکنند. از اساسی‌ترین حقوق دولت، اطاعت و بیعت‌نشکستن است. خیرخواهی و نصیحت، یکی دیگر از حقوق دولت بر ملت است و برعکس «النصیحة لأئمة المسلمین» (کلینی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۴۰۳)؛ یعنی باید حاکم و مردم به صورت متقابل نصیحت‌پذیر باشند.

مستندات رجوع به حاکم

مباحث روش تعیین حاکم، از چند قرن پیش در فقه شیعه در ذیل فروع مربوط به قضا، مورد توجه فقیهان شیعه بوده است. از نظر شهید اول، قضاوت فقیه در عصر غیبت، نافذ و حکم وی همتای حکم منصوب خاص است و فرض تعدد فقیهان، مانند تعدد قضات است (شهید اول، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۴۲). ممکن است از این تشبیه، تخییر را استفاده کرد؛ یعنی مردم قدرت انتخاب دارند که به یکی از فقها مراجعه کنند؛ زیرا اگر در شهر، چند قاضی وجود داشت، مردم در مراجعه به هر کدام از آنان، قدرت انتخاب و برگزیدن را دارند؛ از جهتی عدم نصب موجب تعارض در ولایت است. شهید اول در نظر نهایی به ملاک‌های ترجیح ثبوتی و واقعی؛ مانند اعلی‌ت و اورعیت روی می‌آورد.

مشکل تعیین فقیه حاکم و اشاره به استحاله نصب عام در حاکمیت سیاسی را نخستین بار مرحوم محمدعلی اصفهانی (م ۱۳۱۸ق) معروف به ثقة الاسلام مطرح نمود. او معتقد است:

همه امور به امر حاکمیت جامعه بر می‌گردد و همه فقها در این مسأله اتفاق نظر دارند (اصفهانی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۳).

با این بیان می‌توان گفت نظریه ولایت انتصابی فقیه را به اجماع فقها مستند می‌کند.

نباید از نظر دور داشت که در حاکمیت سیاسی فقیه، فقاقت علت تامه جعل ولایت برای فقیه است؛ در واقع صلاحیت علمی لازم، در حد افتا و اظهار نظر در تمامی فروع فقهی، تنها یکی از شرایط است. عدالت و تقوا، بینش سیاسی صحیح و تدبیر و شجاعت و مدیریت و قدرت کافی برای رهبری، از شرایط مهم دیگر است که در جعل و اعتبار این منصب، در مقام ثبوت دخالت دارد و کسانی که حد نصاب لازم را نسبت به این شرایط ندارند، ولو در یکی از صفات؛ مانند فقاقت، برجستگی خاصی را دارا باشند و به مرتبه اعلیٰ نیز رسیده باشند، حق حاکمیت ندارند و قابل اطاعت و مرسوم الید نیستند، در نتیجه برای کسی که حاکمیت نداشته باشد، رأی و نظری نخواهد بود (نهج البلاغه، خطبه ۲۷).

صاحب جواهر دلیل عقلی خود را درباره رجوع به حاکم اسلامی چنین بیان می‌نماید:
۱. شیعیان در عصر غیبت امرشان به هرج و مرج و اگذار نشده است و جامعه باید انتظام داشته باشد و چنین نباشد که زورمندان در جامعه غلبه یابند.

۲. علاوه بر آن که نظم باید الهی باشد، نظم باید مبتنی بر قسط و عدل نیز باشد.

۳. قانون الهی را باید قانون‌شناسی که خود به قانون عمل می‌کند، اجرا کند و چنین کسی فقط می‌تواند فقیه اهل بیت باشد تا جامعه را به سر منزل مقصود و تعالی مطلوب برساند (نجفی، ۱۳۶۶، ج ۱۹، ص ۱۵۶).

جایگاه حاکم در فقه جمعی

در فقه جمعی، گزاره‌های فقهی، حتی در آن بخش از عبادت‌هایی که شکل فردی دارند؛ مانند نماز و روزه و... نمود اجتماعی آن‌ها در فرآیند اجتهاد حکم، مورد نظر است و با توجه به آثار و کارکردهای اجتماعی، زوایای فقهی آن‌ها کاویده می‌شود. برای نمونه، امام دو کار عبادی، نماز و حج را در پیوند با مسائل اجتماعی و سیاسی می‌دانند (شاکری گلپایگانی، ۱۳۸۲، ص ۴۵).

آشکارترین بازتاب نگرش اجتماعی در فقه، گسترش یافتن قلمرو فقه است؛ زیرا در کاوش‌های فقهی، وقتی جامعه به مانند یک پدیده موجود در خارج دانسته می‌شود، در این صورت، رفتارهای جمعی و نهادهای اجتماعی ناظر بر آن‌ها در فقه، جایگاه ویژه می‌یابند و حاکم فقیه، عهده‌دار شناخت این گونه موضوعات و بازشناسی حکم فقهی آن‌ها از منابع دین خواهد بود. بدین روی، فقه اجتماعی گستردگی وسیع دارد که حاکم عهده‌دار صدور حکم در ترافع و تنازعات خواهد بود. در فقه فردی، رفتار مکلف با هویت فردی و شخصی او موضوع حکم است، ولی حاکم در فقه اجتماعی، رفتارها و کنش‌های اجتماعی را نیز باید در موضوع حکم مورد توجه قرار دهد؛ زیرا اسلام همان‌طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی نیز قانون مترقی و متکامل و جامع دارد. بنابراین، در فقه اجتماعی در مسائل و پرسش‌هایی که از پیوند فرد با دیگران و نسبت او با جامعه و نیز پیوند جامعه‌ها با یکدیگر پدید می‌آید و خاستگاه دینی دارد، حاکم با توجه به شرایط زمان و مقتضات موضوعات اجتماعی، در نگاه کلان‌نگر و در جهت انتفاع و نفعی اضرار شهروندان، اقدام به وضع قوانین می‌نماید. یکی از اجتماع‌های مهم در واقع نظام حقوقی خانواده است که حاکم در آن ورود می‌یابد. سخن به صواب است، اگر گفته شود نگاه فردگرایانه به فقه، نگاهی ناتمام به قرآن و سنت است. معرفت فقهی، آن‌گاه فراگیری و کمال شریعت را می‌یابد که با تمام حقایق و آموزه‌های دینی با همان گستره‌ای که دارند، در فقه بازتاب یابد. با بسط قلمرو فقه، آرا و نظریه‌های فقهی حاکم می‌تواند باعث تکامل اجتماع و تحقق عدالت گردد؛ به این صورت که تبیین تفریعات بر اصل عدالت، در مقام جعل، مورد توجه قرار گیرد تا مصلحت جامعه تأمین شود. شهید مطهری می‌فرماید:

اصل عدالت از مقیاس‌های اسلام است که باید دید چه چیزی (چه حکمی) بر او منطبق می‌شود (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۱۴).

یعنی سیطره عدل، تمامی سیستم قانون‌گذاری اسلامی را فرا می‌گیرد. با نظر به این‌که قوانین اسلام عادلانه است، توجه به اصول «حسن و قبح» و «مصلحت و مفسده» مبنای اصلی وضع قوانین را تشکیل می‌دهد؛ یعنی اسلام بر پایه قسط و عدل برای بشر

برنامه می‌دهد. بنابراین، عدالت همان‌گونه که شرط فقاهاست، معیار و مصدر برای نوع حکم صادره از سوی حاکم نیز می‌باشد و یکی از اصول بنیادین در قواعد شرعی نیز همین اصل است. مجری عدل در جامعه اسلامی حاکم است که با توجه به مصالح و مفاسد عمومی از «اصل عدالت» تبعیت می‌کند که در فقه جمعی ضامن بقای جامعه است.

جایگاه ورود حاکم در مقاصد شرعی

بحث از اعمال حاکمیت در عرصه عملی و ارتباط حاکمیت با مفهوم مصلحت شرعی، ضرورتاً به بحث از رابطه مصلحت با سیاست و اخلاق منجر می‌شود. دلیل آن این است که مقاصد شرعی طبیعتاً از رابطه بین شریعت و اخلاق متأثرند. چرا که قواعد اخلاق اساساً همان قواعد شرعی هستند، لذا می‌توان ادعا کرد که بین سلوک فردی و سلوک جمعی در نظام اسلامی فرقی نیست. زیرا هدف از وضع قوانین شرعی نیز همانا تنظیم حیات طیبه اجتماعی افراد است و حفظ نفس و به تبع آن حفظ جامعه از مقاصد شریعت است (ریسونی، ۱۳۷۶، ص ۱۵۴).

حفظ جامعه یا نظام، وابسته به وجود حاکم است که به دو معنا به کار می‌رود: گاهی مقصود از آن نگهداری حاکمیت اسلامی و جلوگیری از خدشه‌دار شدن آن به دست دشمنان داخلی و خارجی اسلام است. میرزای نائینی در مورد حفظ نظام می‌فرماید:

تحفظ از مداخله اجانب و تحذر از میل معموله در این باب و تهیه قوه دفاعیه و استعداد جریمه که مقصود حفظ وطن است و گاه مراد از آن نگهداری در درون جامعه اسلامی و به سامان کردن بین مردم و سازمان‌های اجتماعی است؛ حفظ نظام به این معنا، آراستگی در برابر از هم گسیختگی و هرج و مرج، به کار برده می‌شود (غروی نائینی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۱۳۵).

اصطلاح حفظ نظام، اغلب در معنای دوم به کار رفته است. در کتاب قضای جواهر نیز در جایی که سخن از واجب بودن گماردن قاضی است، آمده است:

هرگاه امام علیه السلام آگاه شود که سرزمینی قاضی ندارد و حال آن که بدان نیاز دارد، باید برای آن جا قاضی بگمارد؛ بدین ترتیب که شخصی را برای این هدف گسیل بدارد، یا یکی از اهالی آن سرزمین را مأمور این کار کند؛ زیرا این کار، بخشی از سیاست و لازمه آن است. در صورتی که مردم آن سرزمین بر جلوگیری از کار آن قاضی هماهنگ شوند، گناه کرده‌اند؛ زیرا این کار ناسازگاری با امام به شمار می‌آید و مانع برقراری حق شده، سبب ازهم‌گسیختگی نظام می‌گردد (نجفی، ۱۳۶۶، ج ۲۶، ص ۱۲۳).

امام خمینی نیز جلوگیری از هرج و مرج و حفظ نظام را یکی از فلسفه وجود تشکیل حکومت و وجود حاکم می‌دانند و می‌فرمایند:

احکام الهی؛ چه احکام مالی یا سیاسی و یا حقوقی، نسخ نشده‌اند، بلکه همواره ماندگارند و روشن است، نفس ماندگاری این احکام اقتضای وجود حکومتی را می‌کند که ضامن نگهداری سیادت قانون الهی و عهده‌دار اجرای آن باشد و اجرای احکام خداوند، بدون تأسیس حکومت امکان‌پذیر نیست، تا این که هرج و مرج به وجود نیاید. افزون بر این که حفظ نظام از واجب‌های مؤکد و ازهم‌گسستگی امور مسلمانان از جمله امور ناخوشایند است و برآوردن این هدف‌ها، بدون وجود والی و برقراری حکومت ممکن نیست (امام خمینی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۵۸).

نکته در خور توجه در این زمینه این است که حفظ نظام به هر تعبیری، از واجبات شرعی و عقلی است که بدون وجود حاکم استقرار و ثبات آن مختل می‌گردد. در حقیقت سیاست شرعی که عبارت است از فرآیند حضور و نقش حاکم و والیان امر در استنباط، اجتهاد و تطبیق قواعد کلی به مصادیق موجود، با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی، ضرورت وجود حاکم را تثبیت می‌کند (افتخاری، ۱۳۸۴، ص ۵۶).

در تحقق مقاصد شریعت که در حقیقت هدف و یا مقصد آن یکی است و آن مصلحت و سعادت انسان است، ایفای نقش می‌کند. یکی از مؤلفه‌های محیط مناسب برای رشد استعدادهای انسانی عبارت است از جامعه‌ای متشکل از فاعلان اخلاقی که

به نحوی خاص با یکدیگر در تعاملند و به طور ضابطه‌مند، قانون بر اراده انسان‌ها حاکم است و این قوانین که متناسب با زندگی اجتماعی و تعاملات است، توسط حاکم جعل می‌گردد.

تحلیل منصب قضایی حاکم

مناصب فقیه به طور کلی سه دسته است: مناصب مربوط به احیای قضاوت، حاکمیت نظام که شاکله مقاصد شرعی است و منصب قضاوت که برخی قضا را ولایت بر حکم و برخی دیگر آن را حکم یا فصل‌کننده خصومت دانسته‌اند. کسانی که قضا را ولایت بر حکم می‌دانند نیز با یکدیگر اختلاف دارند؛ بعضی آن را ویژه حکم در مرافعات دانسته و بعضی دیگر آن را اعم از ولایت بر حکم در مرافعات و غیر مرافعات می‌دانند. بر اساس تعریف دوم، حکم در مورد هلال ماه رمضان و مانند آن، داخل در تعریف خواهد بود، برخلاف تعریف اول؛ شهید ثانی از جمله کسانی است که تعریف دوم را پذیرفته است و می‌فرماید:

قضا؛ یعنی داوری میان مردم (شهید ثانی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۶۱).

صاحب ریاض و کشف اللثام از جمله فقهای هستند که تعریف اول را پذیرفته‌اند. صاحب ریاض در تعریف قضا می‌نویسد:

قضای ولایت برای کسی است که صلاحیت صدور فتوا در فروع دینی را در مورد اشخاص معین دارد، به خاطر اثبات حقوق و استیفای آن برای مستحق آن و منشأ آن ریاست عامه (ولایت) در امور دین و دنیا است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۹، ص ۱۸۵).

شهید اول ضمن این که قضا را ولایت بر حکم می‌داند، محدوده آن را فراتر از فروع فقهی در مورد مرافعات دانسته و آن را بر تمام مصالح مسلمانان گسترش داده است. وی در این باره می‌نویسد:

قضا، ولایت شرعی امام به حکم شرعی در مورد مصالح عمومی مسلمانان است... (شهید اول، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۶۵).

دیگر فقها از جمله شیخ انصاری در تعریف قضا، عنوان ولایت را گنجانده‌اند (شیخ انصاری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۳۵). ثمره فقهی این تعاریف چنین است که قاضی افزون بر این که از نظر تکلیفی می‌تواند حکم کند، از نظر وضعی نیز حکم او نافذ است و حق تصرف دارد؛ زیرا ولایت همراه با سلطنت است. از این رو، در پایین‌ترین مرحله ولایت؛ یعنی ولایت بر صغیر تا بالاترین مرحله آن، ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام حیثیت حاکمیت نهفته است. بنابراین، اگر قضا ولایت بر حکم باشد، قاضی هر چند حکم نکند، حق تصرف دارد؛ یعنی می‌تواند به مقتضای مصلحت مولی‌علیهم صدور حکم نماید، ولی در تعریف دیگر، قاضی حق تصرف ندارد، مگر این که حکم و قضاوت کند.

ورود حاکم در نظام خانواده

اسلام، زن و مرد را از مکشوف ساختن اسرار و مسائل خاص خانواده باز می‌دارد و هم‌چنین دیگران را از تعرض به این حریم منع می‌کند. هم‌چنین از زن و مرد می‌خواهد که در مقابل گرفتاری و مشکلات زندگی نهایت توانایی خود را در تدبیر امور بکار گیرند و با ایفای مسؤولیت خویش با آن چه که مصالح خانواده را به خطر می‌اندازد، مبارزه کنند (میرخانی، ۱۳۸۰، ص ۵۱). البته گاهی به اقتضای شرایط موجود، نیاز به ورود حاکم در نظام خانواده است که در ذیل بیان می‌شود.

مبناشناسی ورود حاکم در نظام خانواده

خانواده حرم امنی است که محارم در سایه امنیت و سکون در آن گرد می‌آیند، شکل آن بیرون از یک سازمان حقوقی محض است و حقوق صرف نمی‌تواند درباره مسائل آن به طور شایسته تصمیم بگیرد. در این جا است که اسلام با آمیختن مسائل حقوقی و موازین اخلاقی سعی در سوق دادن بنیان خانواده به سوی کرامت نفس و تبلور صفات و کمالات انسانی می‌نماید. در حریم خانه، اسلام زن و مرد را از مکشوف ساختن اسرار و مسائل خاص خانواده باز می‌دارد و هم‌چنین دیگران را از تعرض به این حریم منع می‌کند. اسلام از زن و مرد می‌خواهد در مقابل گرفتاری‌ها و مشکلات زندگی، نهایت توانایی خود را در تدبیر امور بکار گیرند و با ایفای مسؤولیت

خویش با آنچه که مصالح خانواده را به خطر می‌اندازد، مبارزه کنند (میرخانی، ۱۳۸۰، ص ۵۱).

قوانین اسلام نیز به گونه‌ای است که تا جایی که امکان دارد، باید حریم خانواده حفظ شود و مشکلات در درون کانون خانواده حل گردد. به محض وقوع نکاح، وظایف متقابلی برعهده زوجین قرار می‌گیرد و از هرگونه مخالفت و نشوز جلوگیری به عمل می‌آید و در مرحله دوم با وضع قوانین مربوط به نشوز طرفین، از شقاق و ایجاد شکاف بیش‌تر بین زوجین ممانعت می‌کند. هم‌چنین به هنگام دعاوی خانوادگی، برای حفظ حریم خانواده و منع ورود دیگران به آن، جعل حکمین می‌کند (علاسوند، ۱۳۸۰، ش ۱۴ و ۱۵، ص ۲۱۲). شارع مقدس در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا» (نساء (۴): ۳۵)؛ و چنان‌چه بیم آن دارید که نزاع سخت بین آن‌ها پدید آید، از طرف کسان مرد و کسان زن داوری برگزینید که اگر مقصود اصلاح داشته باشند، خدا میان ایشان موافقت و سازگاری برقرار کند که خدا دانا و آگاه است.

اسلام برای صلح و سازش زوجین و حفظ کانون خانواده از همه وسایل ممکن استفاده می‌کند؛ در ابتدا از زوجین می‌خواهد تا با موعظه، خودداری از هم‌بستری و تنبیه، مسائل را حل کنند و در نهایت، اگر مؤثر واقع نشد، دو نفر حَکَم خویشاوند انتخاب کنند. به این شکل تا جایی که ممکن است، از ورود دیگران به این حریم ممانعت می‌کند تا رعایت عفاف و حفظ مسائل خانوادگی شود.

روش‌های حلی و درمانی به موقع اختلافات، حاکی از نگاه مترقیانه دین به امر خانواده است و هر چند کسی حق ورود به حریم خانواده را ندارد، اما گاه اعضای خانواده، خود باعث شکستن این حریم می‌شوند و اجازه ورود را به دیگران می‌دهند. با وجود آمدن تراحم بین این حریم و رعایت حریم عمومی به لحاظ مصالح و منافع، شریعت راه و رسم لازم را برای حفظ، کنترل و ترجیح حقوق عمومی ارائه می‌کند. شرع مقدس با اختیاردادن به صاحبان ولایت، بر محوریت حاکمیت حکم خدا،

راهکارهای مناسب را براساس مصالح اجتماعی نشان می‌دهد (علاسوند، ۱۳۸۰، ش ۱۴، ص ۲۱۳). شرع با توجه به دو اصل ذیل، اجازه دخالت حاکم در این حریم را می‌دهد:

۱. بر اساس «اصل عدالت» که مشهورترین معنایش «دادن حق هر صاحب حقی» است و عدالت حداقل اصلی است که آن حاکم است و الا حداکثر آن احسان و تفضل و بیش از حد لازم اعطا کردن است تا زمینه عشق، محبت و صفا و صمیمیت مستحکم شود. حق به قول معروف دادنی است؛ در صورتی که داده نشود، باید گرفت و عدالت گرفتنی خواهد بود و حقوق واقعی قابل دفاع و قابل مطالبه خواهند بود و همان‌طور که در عصر پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زنان در طرح مسائل و مطالبات خود آزاد بودند، در حال حاضر هم باید گفت زنان با مشاهده بی‌عدالتی در خانواده می‌توانند حق خود را از حاکم شرع مطالبه کنند (قوامی، ۱۳۸۵، ش ۳۴، ص ۵۳).

۲. بر اساس اصل «الحاکم ولی للممتنع» است که در فقه کاربرد بسیاری دارد و فقها در بسیاری از استدلال‌ات خود به آن استناد می‌کنند. مفهوم کلی این قاعده را می‌توان این‌گونه بیان کرد که هرگاه کسی از ادای حقوق دیگران خودداری ورزیده یا از انجام تکالیف خود امتناع ورزد و یا مانع رسیدن افراد به حقوق خود گردد، حاکم جامعه اسلامی یا منصوبین وی می‌توانند به قائم مقامی از او عمل نموده و آن چه را که وظیفه اوست، از باب ولایت به انجام رسانند. این قاعده‌ای است که فقها آن را از دلیل عقل و اجماع به دست آورده‌اند و عده‌ای از فقها چون صاحب جواهر، قاعده وجوب ایصال حق به صاحب آن و عده‌ای چون شیخ انصاری «قاعده لا ضرر و لا ضرار» را به عنوان قاعده پشتمانه ولایت حاکم بر ممتنع ذکر کرده‌اند (محقق داماد، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۱۰).

حدود ورود حاکم در حریم خصوصی خانواده

قبلاً اشاره شد که اصل اولیه در حل مسائل خانواده این است که این مسائل از طریق خود اعضای خانواده حل شود و عرصه ورود حاکم برای حل مسائل خانواده ممنوع و موارد آن محدود می‌باشد و جعل قاضی تحکیم به اراده زوجین بر همین مبناست. حاکم در مواردی حق دخالت در حریم خانواده را دارد که مصلحت عمومی

مطرح باشد و حاکم برای رعایت منافع و جلوگیری از ضرر عمومی در رابطه با مسائل خصوصی خانواده حکمی صادر می‌کند.

اکثر فقها نظر داده‌اند که مداخله در عرصه خصوصی خانواده به گونه‌ای که مصالح عمومی در کار نباشد، از اختصاصات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و چنین ولایتی به فقیه منتقل نمی‌شود (علاسوند، ۱۳۸۰، ش ۱۴، ص ۲۱۵).

حضرت امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ می‌فرماید:

فلو قلنا بان المعصوم عَلَيْهِ السَّلَام له الولاية على طلاق زوجة الرجل او بيع ماله واخذه منه ولو لم يقتض المصلحة العامة لم يثبت ذلك الفقيه ولا دلالة للدلالة المتقدمة على ثبوتها له، حتى يكون الخروج القطعي من قبيل التخصيص (امام خمینی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۴۸۹).

علاوه بر آن، دخالت حاکم در این عرصه؛ خواه به واسطه اعطای حکم حکومتی باشد (هرچند در موارد نادر)، خواه از طریق حکم ثانویه و یا به منظور اجرای حکم اولیه، همه باید در محدوده احکام اسلامی باشد؛ در واقع حاکم یا به اجرای احکامی کمک کند که خود طرفین هم می‌توانسته‌اند متکفل آن شوند، ولی از انجام آن سر باز زده‌اند و یا در احکامی که باید زیر نظر مستقیم حاکم صورت گیرد، دخالت او مجوز اجرای این احکام می‌شود؛ مانند مباحث مربوط به حبس، تعزیر، اما در هر صورت، دخالت او نباید بر خلاف نصوص صریح قرآنی و فقه اسلامی باشد.

نتیجه‌گیری

عملکرد راهبردی حاکم، همواره جهت کنترل نظام اجتماعی و سیاسی مؤثر است. ضرورت وجود حاکم در سیستم قانون‌گذاری اسلامی در روایات و آیات مورد تأکید بوده وقتی در اسلام برای مال لقطه، فرد یتیم، مسجد متروکه، مد طعام و... نظارت و اذن حاکم لحاظ شده، برای مصالح عامه مسلمین به طریق اولی از وظایف حاکم است و به طور ضمنی و فحوایی به آن اشاره شده است. قاعده فقهی «الحاکم ولی الممتنع» بیان‌گر بخشی از وظایف حاکم است که همان ولایت ممتنع می‌باشد.

عرصه ورود حاکم به خانواده، گزاره‌های حقوقی و قضایی. این گزاره‌ها عبارتند از: عدم پرداخت نفقه، طلاق قضایی و قیمومیت را شامل می‌شود که مصادیق قاعده مزبور می‌باشد.

شریعت اسلامی بیان‌گر اراده تشریحی خداوند است و از جهتی قانون نیاز واقعی یک حکومت است و نیاز به ضمانت اجرا دارد. در حقیقت حاکم نظام‌بخش قوانین و شریعت محمدیه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در نظام اسلامی است که با کلان‌نگری به انسجام جامعه اسلامی تحکیم می‌بخشد. ضرورت وجود حاکم در تأمین مقاصد شریعت که رسیدن به کمال حقیقی انسان می‌باشد، جهت حفظ نظام جوامع بشری پدیدار می‌گردد.

حاکم باید تحت سیطره فقه جمعی تمامی مصالح و مفاسد اجتماعی - سیاسی را مورد توجه قرار دهد و راهکارهای متناسب با هر وضعیت را با در نظر گرفتن مصلحت اجتماعی از طریق وضع قوانین به صورت غیر مستقیم در خانواده ورود پیدا کند. زیرا اسلام حریم خصوصی خانواده را در ابتدا بدون دخالت مستقیم افراد خارج از خانواده مطلوب می‌داند تا خانواده خود حل مسائل را به صورت مسالمت‌آمیز برعهده گیرد. اما آن‌جا که خانواده خود قادر به تصمیم‌گیری در امور خود نیست و دچار مشکلات عدیده می‌گردد که امکان دارد موجب ازهم‌پاشیدگی بنیان خانواده گردد، قانون‌گذار اسلامی و حاکم شرع با توجه به مصلحت خانواده به تدبیر امور آن پرداخته و از طریق قضایی مشکلات را مرتفع می‌سازد.

یادداشت‌ها

۱. سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود، این است که آیا نبود حاکم یا عدم امکان دستیابی به وی، ولایت به «عدول مؤمنین» منتقل می‌شود یا نه؟ در پاسخ آن، فقها با دو مبنا پاسخ داده‌اند: فقهای؛ مانند امام خمینی با عدم پذیرش این ولایت در مبنای حسبه معروف‌بودن، معتقدند این ولایت به عدول مؤمنین منتقل نمی‌شود. در مقابل کسانی؛ مانند شیخ انصاری با پذیرش ولایت بر مبنای حسبه و معروف‌بودن آن، چنین ولایتی را برای عدول مؤمنین ثابت می‌دانند (امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۳۴۹).

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن بابویه قمی، محمدبن علی، من لایحضره الفقیه، ج ۳، بیروت: دار صعب دارالتعارف، ۴۰۱ق.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱، بیروت: دارالحیاء التراث العربی، ۱۳۷۶ق.
۵. اسماعیلی، محسن، «ولایت حاکم بر ممتنع»، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۶، ۱۳۸۱.
۶. اصفهانی، محمدعلی، حاشیه مجمع المسائل، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۹.
۷. افتخاری، اصغر، مصلحت و سیاست با رویکردی اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام، ج ۲، ۱۳۸۴.
۸. امام خمینی، سیدروح الله، تحریر الوسیله، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۹.
۹. امام خمینی، سیدروح الله، صحیفه نور، ج ۲۱، تهران: سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، ج ۲، ۱۳۷۶.
۱۰. امام خمینی، سیدروح الله، کتاب البیع، ج ۲، قم: مؤسسه مطبوعات، بی تا.
۱۱. امام خمینی، سیدروح الله، مکاسب محرمة، ج ۱، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ج ۳، ۱۴۱۰ق.
۱۲. بهرامی احمدی، حمید، قواعد فقه، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۸.
۱۳. پیروزمند، علیرضا، نظام معقول، قم: انتشارات کیهان، ۱۳۷۶.
۱۴. جعفریپیشه فرد، مصطفی، چالش های فکری نظریه ولایت فقیه، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۱۵. جمعی از نویسندگان، اجتهاد و زمان و مکان (مجموعه مقالات)، ج ۱، تهران: انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۷۴.
۱۶. حلی، حسین، بحوث الفقهیه، بیروت: دارالزهراء، الطبعة الثانية، ۴۰۳ق.
۱۷. الخطراوی، محمدسعید، المدينة فی صدر الاسلام، بیروت: مكتبة التراث العربی، الطبعة الثالثة، ۱۹۸۴م.
۱۸. دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، قم: میراث ماندگار، ج ۱۶، ۱۳۸۱.

۱۹. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، مترجم غلامرضا خسروی حسینی، ج ۱، دمشق: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غرایب القرآن، بیروت: دارالمعرفة، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۸ق.
۲۱. رحیمیان، سعید، فقه و زمان، شیراز: نشر نوید، ۱۳۷۹.
۲۲. ریسونی، احمد، اهداف دین از دیدگاه شاطبی، ترجمه حسین اسلامی و محمدعلی ابهری، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
۲۳. شاکری گلپایگانی، طوبی، سیاست جنایی اسلام، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۲۴. شهید اول، محمد بن مکی، الدروس الشرعیة، ج ۲ و ۳، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
۲۵. شهید ثانی، محمد زین الدین، الروضة البهیة، ج ۳ و ۶، قم: مکتبه الداوری، ۱۳۶۵.
۲۶. شیخ انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، ج ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۰ق.
۲۷. شیخ انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، ج ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۲، ۱۳۶۹.
۲۸. طباطبایی، سیدعلی، ریاض المسائل، ج ۹، قم: منشورات الحرمین، ۱۳۶۳.
۲۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین، فراهایی از اسلام، تهران: جهان آرا، ج ۳، ۱۳۸۲.
۳۰. طباطبایی، محمدکاظم، العروه الوثقی، ج ۱ و ۹، تهران: انتشارات العلمیه الاسلامیه، الطبعة الثالثة، ۱۳۶۳.
۳۱. علاسوند، فربیا، «حیطه حضور حاکمان در عرصه خصوصی خانواده»، کتاب زنان، ش ۱۴ و ۱۵، ۱۳۸۰.
۳۲. غروی نائینی، محمدحسین، فوائد الاصول، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة الرابعة، ج ۴، ۱۳۸۲.
۳۳. قوامی، صمصام الدین، «طرح و تأمین مطالبات زنان در حکومت نبوی»، کتاب زنان، ش ۳۴، ۱۳۸۵.
۳۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول و فروع کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۱ و ۷، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۴۱۲ق.

۳۵. لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۳، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۶.
۳۶. محقق حلی، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام، ترجمه صادق شیرازی، ج ۳، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه، الطبعة الثالثة، ۱۳۷۷.
۳۷. محقق داماد، مصطفی، قواعد فقه، ج ۳، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، چ ۴، ۱۳۷۴.
۳۸. مطهری، مرتضی، حکومت اسلامی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸.
۳۹. میرخانی، عزت السادات، رویکردی نوین در روابط خانواده، تهران: صفیر صحیح، ۱۳۸۰.
۴۰. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرایع الاسلام، ج ۱۹ و ۲۶، تهران: دارالکتب الاسلامیه، الطبعة الثالثة، ۱۳۶۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی